

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بهرام رحمانی
۱۱ اکتوبر ۲۰۲۲

انقلاب علیه حاکمیت‌های مستبد و دیکتاتوری اجتناب‌ناپذیر است!

انقلاب به‌خصوص در حاکمیت‌های مستبد و دیکتاتوری همچون حکومت اسلامی ایران، اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین، چه بخواهیم و چه نخواهیم انقلاب راه خود را پیدا می‌کند و برای طی این راه سخت و دشوار، نه از کسی اجازه می‌گیرد و نه با قدرت کسی و جریانی از حرکت باز می‌ماند و دیر و یا زود به اهداف خود که همانا سرنگونی حاکمیت و یا نظم موجود است به موفقیت می‌رسد. حال بعد از انقلاب چه اتفاقی رخ خواهد داد بستگی به نیروهای پیش برنده انقلاب دارد. همین تجربه انقلاب ۵۷ نشان داده است که همه انقلابات موفق نشده‌اند آزادی و برابری و رفاه را برای مردم به ارمغان بیاورند.

برای مثال، هدف اعتراض‌های اخیر مردم ایران به ویژه دختران و پسران جوان پرشور و جسور، سرنگونی کلیت حکومت اسلامی و برپایی یک جامعه آزاد، برابر، انسانی و مرفه است. امروز همگان می‌دانند که تجربه ۴۴ سال گذشته و خیزش‌های مردمی در ایران، به‌ویژه در سال‌های ۹۶ و ۹۸ نشان دادند که حکومت اسلامی، تا آخرین نفس و آخرین گلوله به جنگ خود علیه مردم بی‌دفاع و بی‌سلاح ادامه خواهد کرد و از حاکمیت دست نخواهد کشید. بنابراین، مردم ناچار هستند تا با انقلاب خود به سلطه خونین این حکومت تبه‌کار و جانی پایان دهند. روشن است که بسیاری از گرایش‌های راست و لیبرال و سلطت‌طلب و غیره، دشمن انقلاب هستند اما ناچارند به این انقلاب تن در دهند چرا که هیچ راه دیگری برای رهایی ندارند.

مهم‌تر از همه، هیچ‌کس درگیری و انقلاب و از دست دادن عزیزان خود را دوست ندارد چرا که هرگونه اعتراض و انقلاب به قربانیان زیادی نیاز دارد تا به اهداف خود برسد. تا به امروز که در حکومت اسلامی به جز در شرایط کنونی هیچ کدام از اعتراض‌ها و اعتصاب‌های پیشین به مراحل انقلابی ارتقا پیدا نکردند باز هم مردم قربانیان زیادی دادند. به عبارت دیگر، انقلاب را حکومت‌های دیکتاتوری و مستبد به مردم تحمیل می‌کنند. چرا که آن‌ها به هیچ‌گونه رفراندوم و اصلاحات به نفع مردم گردن نمی‌گذارند و همواره تلاش می‌کنند با زور و قلدری، سرکوی و سانسور، اعدام و ترور به حاکمیت خونین و غیرانسانی خود ادامه دهند.

ایران در قرن اخیر دو انقلاب را از سر گذرانده است: انقلاب مشروطیت و انقلاب ۱۳۵۷. اما هر دو انقلاب به اهداف خود نرسیده و به‌شدت سرکوب شده‌اند. اکنون نیز جامعه ایران بار دیگر، گام‌به‌گام به انقلاب سوم خود نزدیکتر می‌شود.

دلایل ایجاد، شکل‌گیری، و توسعه انقلاب‌های مختلف و نیز دستاوردهای آن‌ها تا حد زیادی با یکدیگر متفاوت‌اند. در برخی انقلاب‌ها، مثل انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷، رهبران و سازمان‌دهندگان انقلابی نه‌تنها در بدو امر فعال بودند، بلکه وقتی ترکیبی از اعتصابات، تظاهرات، و خیزش‌های مردمی توسط جنبش‌ها و نهادهای متفاوت حضور فعالی داشتند که به کنارگیری حکومت شاه منجر شد، اما خمینی و طرفدارانش که از دهه‌ها قبل در شبکه‌های بزرگی از مساجد و امامزاده‌ها و سایر امکان مذهبی را از ده گوره‌ها تا مراکز شهرهای بزرگ به تبلیغ مذهبی و بسیج مردمی مشغول بودند و همچنین امکانات مالی عظیم دولتی و غیردولتی که در اختیار داشتند، قدرت و حاکمیت را قبضه کردند. اما جامعه ایران و جهان و همچنین سطح آگاهی نسبت به انقلاب ۵۷ ایران، بسیار تغییر کرده است اما در عین حال هیچ الگوی واحدی وجود ندارد که بتواند سرمشق همه انقلاب‌ها قرار گیرد؛ هیچ قاعده‌ای هم وجود ندارد که بگوید انقلاب‌ها چه‌طور خلق می‌شوند.

واژه «انقلاب» بر یک مجموعه گسترده و عام دلالت دارد، و انقلاب‌های بزرگ در جزئیات فراوانی باهم تفاوت دارند. هنوز تحلیل‌گران و مفسران سیاسی و اجتماعی و اندیشمندان درباره یک تعریف دقیق از انقلاب اتفاق نظر ندارند. برخی نویسندگان فقط تغییرات بنیادین در نهادها را انقلاب می‌دانند و برخی دیگر میزان تغییرات در متغیرها را به‌عنوان انقلاب برمی‌گزینند. بعضی نویسندگان خشونت را جزء ذات انقلاب‌ها می‌دانند و برخی دیگر خشونت را عنصری رایج و معمول و نه حیاتی برای تغییر انقلابی در نظر می‌گیرند. بعضی از اندیشمندان ترجیح می‌دهند انقلاب‌ها را فقط بر مبنای معیارهای عینی معرفی کنند و بعضی دیگر لازم می‌دانند که مفهومی از هدف و معنای اقدامات انقلابی نیز در تعریف لحاظ شود.

انقلاب پدیده‌ای نیست که در هر جامعه و در هر دوره‌ای از تاریخ آن رخ دهد. به همین دلیل بر اساس بسیاری از تحلیل‌ها، انقلاب یک جنبه از نوسازی جامعه به‌شمار می‌آید. انقلاب در یک جامعه سنتی و در جوامعی که ساختارهای اجتماعی و اقتصادی به‌طور نسبی رشد نکرده‌اند پیش نمی‌آید. انقلاب بیش‌تر در جوامعی رخ می‌دهد که نوعی تحول اجتماعی و اقتصادی را تجربه کرده باشند و خواسته‌ها و مطالبات مردم از طریق مبارزات مسالمت‌آمیز جواب نگرفته باشد و مهم‌تر از همه، هرگونه اعتراض کارگران و سایر اقدشار مردمی با خشونت دولتی سرکوب می‌شود. جوهر سیاسی انقلاب، گسترش شتابان آگاهی اجتماعی و سیاسی و ورود اقدشار جوان تازه به صحنه سیاست است.

در طول حیات هولناک حکومت اسلامی، حتی در جریان اعتراضات آبان، دی‌ماه و ...، این همه همبستگی و از خودگذشتگی و پیگیری و مقاومت مردمی را برای تغییر اساسی همه ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و قضایی جامعه ندیدیم. از سرتاسر ایران، جوانان، زنان و مردم پرشور خیابان‌ها را یکی پس از دیگری پر می‌کنند و نیروهای سرکوب حکومت را خسته و درمانده می‌سازند. هر اعتراضی که امروز سرکوب می‌شود، فردا با قدرتی دو چندان آغاز می‌شود.

همبستگی و اتحاد علیه هرگونه ظلم و ستم و استثمار حاکمیت! و در جهت سرنگونی کلیت حکومت اسلامی و برپایی یک جامعه نوین آزاد و برابر و انسانی با مشارکت عمومی مردم از طریق شوراها و جمعیت‌ها و سایر تشکل‌هایشان! فضای تمام محیط‌های کار و تولید، دانشگاه‌ها، مدارس و ادارات و حتی محیط‌های خانوادگی در حال تغییر است و طبیعتاً تمام جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی در حال متحد شدن هستند.

اکنون ضرورت دارد که جنبش خیابانی با اعتصاب محل کار و تولید و دانشگاه و مدارس و ادارات دست به دست هم دهند اعتصابات عمومی را در سرتاسر کشور آغاز کنند.

اکنون ضرورت دارد که تلاش برای شکستن درهای زندان‌ها و آزادی تمام زندانیان سیاسی و اجتماعی، در اولویت خواسته‌هایمان قرار گیرد.

انقلاب یعنی زیر و رو کردن یک حاکمیت و تاسیس حاکمیت و مدیریت نوین در جامعه. بنابراین، اقداماتی که به سرنگونی اقتدار دولت حاکم منجر نشود انقلاب نیست.

در مواردی، ممکن است سقوط قدرت دولتی نزدیک به‌منظر برسد یا این‌که فقط در مراحل محدودی رخ دهد، اما عناصر دیگری از انقلاب مشاهده شود.

انقلاب‌ها زمانی رخ می‌دهند که حاکمیت به‌شدت ضعیف شده و قادر به پاسخ‌گویی به اعتراضات مردم و همچنین دفاع از خود در برابر حملات مخالفان نباشند.

تاریخ انقلاب‌ها نشان می‌دهد که تنوع فوق‌العاده‌ای در علل ایجادی، توسعه و دستاوردهای انقلاب‌ها وجود دارد. از اعصار کلاسیک تا مدرن، حکومت‌ها توسط جنبش‌های اجتماعی تحول‌خواه سرنگون شده‌اند.

در این مطلب، تلاش شده است که نشان دهد انقلاب سیاسی - اجتماعی یک فرایند تغییر در حاکمیت است که بر آن بنا شده است. بحث بر سر فروپاشی یا سرنگونی حاکمیت موجود در ایران است. اکنون مردم ایران و در پیشاپیش همه دختران و پسران جوان، به این نتیجه رسیده‌اند که ساختار حاکمیت فعلی وحشی و سرکوبگر و غارتگر است. حکومت اسلامی غیرقابل اصلاح است و تلاش‌های تاکنونی برای اصلاح آن، نه تنها بی‌نتیجه مانده است بلکه تلاش‌گران اصلاحات نیز شدیداً سرکوب شده‌اند. این خود انگیزه‌ای برای اقدام و تغییر آن است.

نظریه طبقاتی مارکس بر این نظر است که تاریخ جوامعی که تاکنون موجود بوده‌اند تاریخ نبردهای طبقاتی است بنابراین نظر جامعه بشری همین که از حالت ابتدایی و به نسبت تمایز یافته‌اش بیرون آمد پیوسته به طبقات تقسیم شده‌اند که به دنبال منافع طبقاتی‌شان با یکدیگر برخورد داشته‌اند. به‌منظر مارکس منافع طبقاتی و برخورد قدرتی که همین منافع به دنبال می‌آورند تعیین‌کننده اصلی فراگرد اجتماعی و تاریخی‌اند.

تحلیل مارکس پیوسته بر این محور دور می‌زند که چگونه روابط میان انسان‌ها با موقعیت‌شان در ارتباط با ابزارهای تولید شکل می‌گیرند یعنی این روابط به میزان دسترسی افراد به منافع نادر و قدرت‌های تعیین‌کننده بستگی دارند.

در واقع مارکس نخستین متفکری بود که با علم جامعه‌شناسی تاریخی، انقلاب را به‌عنوان پدیده‌ای مثبت و مهم‌ترین عامل در تکامل و تحول جامعه مطرح ساخت. اما مطالعه جامعه‌شناختی انقلاب به روزگاری دراز پیش از مارکس برمی‌گردد. ریشه این تئوری را می‌توان در «سیاست» ارسطو یافت.

ارسطو شرایط و دلایل وقوع انقلاب را چنین می‌داند: «هنگامی‌که فرمانروایان جامجو و انحصارطلب، فقط در پی سود مادی خود و زیان مردم باشند و سازمان‌ها و نهادهای دولتی را که با سرمایه ملی گردش می‌کنند، ابزار مقاصد سودجویانه خویش سازند، مردم کشور نه فقط بر خود فرمانروا و رهبری آن کشور، بلکه بر سازمان‌ها و قوانینی نیز که به آنان چنین قدرتی را داده است، خواهند شورید زیرا انحصارگرایی و ستم هیأت حاکمه، مشروعیت آنان را در منظر عموم بی‌اعتبار ساخته، ملت را آماده قیام می‌سازد.»

مهم‌ترین نظریه‌ای که انقلاب را از دیدگاه منازعه منافع طبقاتی توضیح می‌دهد، تئوری کارل مارکس است. برای فهم تئوری انقلاب مارکس می‌بایست آن را در درون دستگاه جامعه‌شناسی سیاسی وی جای داد. یکی از مهم‌ترین مسائل این دستگاه فکری مسئله تعیین عامل اساسی و تعیین‌کننده در روند تحولات اجتماعی است.

مارکس و انگلس در کتاب «ایدئولوژی آلمانی» به همکاری انسان‌ها در تولید و بازتولید زندگی اجتماعی می‌پردازند، یعنی انسان‌ها را موجوداتی اجتماعی می‌بینند که همزیستی‌شان الزاماً همواره مسالمت‌آمیز نیست و پر از تضادهای گوناگون است. بشر در عصر سرمایه‌داری این همکاری جمعی را به‌طور فردی و مستقل تجربه می‌کند. به نظر مارکس در سرمایه‌داری تضادهای طبقاتی به شکلی تازه رشد می‌کنند و دو طبقه اصلی جامعه، استثمارگران و استثمارشوندگان را به شکلی آشتی‌ناپذیر در برابر هم قرار می‌دهند: اقلیت سرمایه‌دار، صاحبان سرمایه و امکانات تولیدی، در برابر اکثریت وسیع کارگرانی قرار می‌گیرند که صاحب چیزی نیستند جز زور بازوی خود. مارکس در جوانی و هنگام وداع با متافیزیک گفته بود: «فیلسوفان جهان را به شیوه‌های گوناگون تفسیر کرده‌اند، مهم اما دگرگون کردن آن است». به‌منظر می‌رسد که او در پایان‌بندی طرح اجتماعی-سیاسی خود پای‌بندی خود را به این گفته نشان داده است.

مارکس و انگلس انقلاب راستین را «انقلاب اجتماعی» می‌دانستند که باید به تغییر «طبقه حاکمه» منتهی شود و «انقلاب سیاسی» را صرفاً در راستای تغییر «هیات حاکمه» می‌دانستند.

به‌منظر مارکس برای مثال جوامع پیشرفته سرمایه‌داری که در آن‌ها «زیربنا» یعنی شیوه تولید به‌صورت جمعی (تجمع کارگران در کارخانه‌های بزرگ و تولید کالاها به‌صورت دسته‌جمعی) درآمده، در حالی‌که «روبنای حقوقی» یعنی مالکیت ابزار تولید به‌صورت فردی و خصوصی باقی مانده است، به انقلاب کشیده خواهند شد.

برای مثال، به‌عقیده مارکس در نظام سرمایه‌داری، کارگران به‌دلیل نوسازی تولید، ارزش اضافی، کار تکراری و فقر، ارزش‌های والای انسانی خود را از دست داده، دچار از خودبیگانگی می‌شوند. ولی پس از آن که می‌بینند گروه عظیمی از کارگران دارای وضع مشابهی هستند و در مقابل، کارفرمایان از زندگی مرفه برخوردارند، به آگاهی رسیده، تشکیل طبقه می‌دهند و دست به انقلاب می‌زنند.

مارکس انقلاب را کار یک گروه یا طبقه اجتماعی خاص نمی‌دید. بلکه آن‌چنان که از شرح مارکس در هجدهم برومر پیداست، وقتی انقلابی عنصر یا عناصری از عناصر اجتماعی اصلی خود مانند طبقه کارگر و یا حتی دهقانان را نداشته باشد به انقلابی عقیم یا انقلاب بورژوا دچار می‌شود.

آنتونیو گرامشی معتقد بود جوامع انسانی با شکل‌گیری «بلوک‌های تاریخی» از مراحل گذار عبور و این بلوک‌های تاریخی هستند که در این مراحل نقش «رهبری» را ایفا می‌کنند.

آن‌چنان که از یادداشت‌های گرامشی در زندان فاشیستی موسولینی و به‌خصوص بخش «شهریار مدرن» این نوشته‌ها پیداست، وی حداقل چهار گروه را برای شکل‌گیری بلوک‌های تاریخی که گذارهای مترقی (انقلاب) را رهبری می‌کنند ضروری می‌دانست: ۱- بیش‌ترین آسیب‌دیدگان از نظامی ناکارآمد که همان طبقه کارگری، فقرای شهری و دهقانان حاشیه شهرها باشند نیروهای خیابانی جنبش را شکل می‌دهند. ۲- روشنفکران بومی همان جنبش (ارگانیک) که ایده‌های جنبش را ساخته و فراتر از محدوده‌های جغرافیایی آن مخابره کنند. ۳- شخصیت‌های مذهبی که به تعبیر گرامشی «ژاکوبین وار» یا همان انقلابی عمل کرده و توجیه دینی انقلاب را به باورمندان به دین اعطا کرده و مشروعیت آن را بسازند. ۴- طبقه اقتصادی که منافع خود را در این تحول شگرف ببینند و به انقلاب بپیوندند.

واقعا انقلاب چیست و چگونه و به چه دلیل یا دلایلی رخ می‌دهد؟ آیا می‌توان انقلاب‌ها را تقسیم‌بندی و از آن مهم‌تر، می‌توان وقوع انقلاب‌ها را پیش‌بینی کرد؟

این‌ها سئوالاتی هستند که ذهن هر پرسشگر علاقه‌مندی را به خصوص در این روزهای حساس جامعه ایران که مردم درگیر یک جنگ تمام عیار و نابرابر با حکومت اسلامی هستند، به‌خود مشغول می‌کنند.

نظریه‌پردازان سیاسی از گذشته تا امروز در باب انقلاب‌ها به تحلیل پرداخته و نظریه‌های متعدد و متفاوتی را عرضه داشته‌اند تا بلکه بتوانند چرایی و چگونگی وقوع این پدیده شگرف را روشن سازند.



تا کنون تقسیم‌بندی‌های متفاوتی از نظریه‌های انقلاب در قرن بیستم ارائه شده است. برای مثال، تدا اسکاچپول نظریه‌های معاصر انقلاب را به‌طور عمده در چهار دسته تقسیم‌بندی کرده است: ۱- نظریه‌های مارکسی و مارکسیستی ۲- نظریه‌های روان‌شناختی توده‌ای ۳- نظریه‌های ارزشی که انقلاب را پاسخ خشونت‌بار جنبش‌های عقیدتی به نابرابری‌های اجتماعی می‌دانند. ۴- نظریه‌های منازعه سیاسی. (۱)

مابین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۱ م. تعدادی انقلاب‌ها در جهان به وقوع پیوستند که نشان از مشکلات جدی در نظریه‌های بیان شده داشتند. در ایران و نیکار آگونه در پایان دهه ۷۰ م. ائتلاف‌های فراطبقاتی دیکتاتورهایی را سرنگون کردند که از حمایت گسترده ابرقدرت غرب برخوردار بودند. در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی میان سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ تغییرات بزرگ در سیستم‌های بزرگ با راهپیمایی و اعتراضات و اعتصابات عمومی رخ دادند. حکومت‌های دیکتاتوری از آنگولا گرفته تا زئیر سرنگون شدند، به‌طوری که هیچ‌یک از آن‌ها را نمی‌شد بر مبنای نظریه‌هایی که بر اساس موارد معدود در تاریخ اروپا و چین تنظیم شده بودند، تحلیل کرد.

نظریه مارکسی انقلاب از دسته نظریه‌هایی است که بر مبنای شماری از مفاهیم ویژه موثر بر مفاد نظریه بنا شده است. گروهی از این مفاهیم که در بحث نظریه مارکس باید مورد توجه قرار گیرد عبارتند از: مفهوم دیالکتیک هگل، مادی‌گرایی اقتصادی، مادی‌گرایی تاریخی و مبارزات طبقاتی.

مارکس با در نظر گرفتن اصول مادی‌گرایی دیالکتیک خود، در مورد جوامع انسانی و نظم و ثبات در آن‌ها معتقد به دیدگاه سلطه بوده، می‌گوید: طبقه‌ای که قدرت و ثروت را در دست دارد بر طبقه‌ای که فاقد آن است حکومت می‌کند. به عبارت دیگر، وی دولت را ابزار سلطه طبقه بالا بر طبقه فرودست می‌داند.

نکته مهمی که در نوشته‌های مارکس مورد تاکید قرار گرفته، تقسیم امور اجتماعی به «زیربنای» اقتصادی و «روبنای» حقوقی، سیاسی، اخلاقی و غیره است و این که تاریخ را «واقعیت‌های مادی» پدید می‌آورند نه اندیشه‌ها، این سخن مارکس ناشی از بی‌توجهی او به عناصری از حیات فردی و اجتماعی است که باعث تمایز انسان از سایر موجودات می‌شود، یعنی تفکر و اندیشه، اراده، اختیار، حافظه و غیره، این عناصر که انسان بدون آن‌ها با دیگر موجودات یکسان می‌شود، در تحولات اجتماعی و تاریخی که در واقع افعال انسان‌ها هستند، نقش کلیدی دارند. تاریخ را اندیشه‌ها می‌سازند و حتی هر گاه شرایط مادی نقش مهمی در تحولات ایفا کرده، مربوط به زمانی است که اقتدار اجتماعی شرایط موجود را بی‌عدالتی دانسته و آن را با اندیشه‌ها و آرمان‌های خود متعارض یافته‌اند. حال اگر زیربنا را

ساخت اقتصادی یا شیوه تولید ندانیم، تقسیم جامعه به دو طبقه حاکم و تحت استثمار و مفاهیم از خودبیگانگی، آگاهی طبقاتی و وقوع انقلاب که در نظریه مارکسی آمده است، با اشکال مواجه می‌شود.

مارکس بر این باور است که دولت همیشه و همه جا ابزار طبقه مسلط اقتصادی است. همچنین است مفهوم نبرد طبقاتی مارکس، بر بعضی نمونه‌ها به‌ویژه مبارزات طبقاتی در انقلاب فرانسه استوار است. مارکس شواهد و مدارک معتبر تاریخی در اختیار داشت ارکان نظریه خود را بر آن‌ها بنا نهاد.

انقلاب‌ها در تاریخ جهان، طی دو سده گذشته بسیار مهم بوده‌اند، به‌همین دلیل نظریه‌های گوناگونی به‌منظور کوشش برای تبیین آن‌ها به وجود آمده است. برخی از این نظریه‌ها در اوایل مطرح شدن علوم اجتماعی تنظیم گردیدند؛ مهم‌ترین رویکرد در این زمینه نظریه کارل مارکس است.

مارکس مدت‌ها پیش از هر یک از انقلاب‌هایی که به نام اندیشه‌های او رخ داده زندگی می‌کرد، اما بر آن بود که نظریاتش تنها به‌عنوان تحلیلی از شرایط دگرگونی انقلابی در نظر گرفته نشود، بلکه به‌عنوان وسیله‌ای برای پیش‌برد این‌گونه دگرگونی‌ها مورد استفاده قرار گیرد.

اندیشه‌های مارکس، صرف‌نظر از اعتبار حقیقی آن‌ها، تاثیر عملی فوق‌العاده زیادی بر دگرگونی‌های اجتماعی نه تنها سده بیستم، بلکه تاکنون داشته‌اند. نظریه‌های مهم دیگر بسیار دیرتر به وجود آمدند و اندیشمندان کوشش کرده‌اند هم انقلاب‌های اولیه (مانند انقلاب‌های آمریکا یا فرانسه) و هم انقلاب‌های بعدی را تحلیل و تبیین و تفسیر و نتیجه‌گیری کنند. برخی دامنه تحلیل را حتی گسترده‌تر ساخته و کوشیده‌اند فعالیت انقلابی را در ارتباط با شکل‌های دیگر شورش یا اعتراض تبیین کنند.

نگاه مارکس و انگلس به تاریخ انسانی و تاریخ طبیعی است. برای مارکس و انگلس انسان‌ها بخشی از جهان طبیعی هستند که در آن تحول یافته‌اند. دست انسان، مغز انسان، رشد و تحول زبان و آگاهی‌بخشی از فرایند غلبه بر جهان طبیعی‌اند و از همان ابتدای همکاری‌شان، مارکس و انگلس مصر بودند که نمی‌توان هیچ تمایز سفت‌وسخت و مطلق میان تاریخ انسان و تاریخ طبیعی قائل شد.

به‌نظر کریین برینتون (در کتاب کالبد شکافی انقلاب، رینتون، کریین؛ کالبد شکافی چهار انقلاب، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران، انتشارات زریاب، چاپ چهارم، ۱۳۶۶)، حکومت‌های پیشین در انقلاب‌های انگلستان (۱۶۴۰)، آمریکا (۱۷۷۶)، فرانسه (۱۷۸۹) و روسیه (۱۹۱۷)، تعدادی مشابهت یا یک‌نواختی داشتند که هر چند مبهم و غیر جذاب بودند، اما می‌توانند زمینه‌ای برای بررسی‌های بعدی باشند.

به‌نظر برینتون، بعید است که بتوان از بررسی موارد معدودی انقلاب، به یک نتیجه کلی و همه‌جایی دست یافت، زیرا نشانه‌های انقلاب بسیار متعدد و متفاوت‌اند و نمی‌توان به‌سادگی آن‌ها را در یک الگو ترکیب نمود. بنابراین دیدگاه وی توصیفی است نه تعمیمی. (۲)

وی می‌گوید در رژیم‌های پیشین در چهار کشور نام برده، یکنواختی‌های زیر دیده شده است:

۱- عدم وجود کساد و بینوایی گسترده اقتصادی

جوامع مورد بررسی از نظر اقتصادی رو به پیشرفت بوده و در مجموع مرفه بودند. به‌عنوان مثال، در فرانسه بازرگانی خارجی، جمعیت، ساختمان‌سازی، کارخانه‌ها و تولید کشاورزی در سراسر قرن ۱۸ روبه رشد بودند. در انگلیس هم انقلاب فرآورده تنگ‌دستی نبود. روسیه نیز با وجود به هم ریختگی ماشین حکومت زیر فشار جنگ، مانند یک جامعه غربی رو به پیشرفت داشت.

۲- ورشکستگی قریب‌الوقوع حکومت

به نظر برینتون دولت‌ها در چهار انقلاب مورد بررسی، دچار خزانه خالی بیش از آنچه معمولاً دیده می‌شود بودند و این امر مستقیماً باعث ناکارآمدی حکومت، تباهی طبقه حاکم و فراهم شدن زمینه‌های اعتراض می‌شد. در فرانسه پیش از انقلاب، خزانه خالی لویی ۱۶ را بر آن داشت که با گماردن نخست وزیرانی مانند تورگو و نکر به خزانه سر و سامان بدهند. اما طبقه نجبا از دادن مالیات امتناع نموده درخواست تشکیل مجلس طبقات سه گانه (اتازنرو) و که قبلاً در فرانسه سابقه داشت به منظور تصمیم‌گیری در این باره را نمود. با تشکیل مجلس طبقاتی، میان نمایندگان نجبا که می‌گفتند رای باید طبقاتی گرفته شود و طبقه سوم که روی هر نفر یک رای تاکید می‌کردند، نزاع افتاد و بدین وسیله انقلاب فرانسه آغاز شد.

۳- ناکارآمدی حکومت

به دلیل ورشکستگی قریب‌الوقوع حکومت و دلایل دیگر، در همه جوامع مورد بررسی حکومت‌ها دچار بی‌سامانی، آشفتگی امور، رکود قدرت و ناکارآمدی بودند. در آمریکا و انگلیس، حکومت مرکزی کارش به خوبی نمی‌گشت و شکست ماشین حکومت وجود داشت. در فرانسه، دولت بسیار آشفته و بی‌سامان و در اداره امور ناتوان بود و در روسیه مدیریت تزاری به ویژه در اثر جنگ فرو ریخته بود.

۴- گریز گسترده روشنفکران

در دهه‌های پیش از انقلاب در انقلاب‌های مورد بررسی، گروه‌های فشار ناراضی به گونه‌های مختلف اظهار وجود می‌کردند. در آمریکا کمیته‌های بازرگانان، در فرانسه گروه‌ها و افراد مشهور بسیار، در روسیه گروه‌های سازمان یافته متعدد و در انگلستان روشنفکران ناراضی اما نه مشابه موارد دیگر که در مقابل حکومت حرکت می‌کردند، دیده می‌شدند.

۵- گسیختگی طبقه حاکم

به نظر برینتون به جز مورد آمریکا که یک طبقه حاکم بومی هنوز شکل نگرفته بود، در جوامع مورد بررسی طبقه حاکم در پذیرش حقانیت خود دچار تردید شده و به همین دلیل نتوانست در مقابل حملات به مقام اجتماعی سیاسی و اقتصادی خود ایستادگی کند. در این سه جامعه طبقه حاکم دچار وخامت اقتصادی بود.

۶- ناهمسازی طبقاتی

به نظر برینتون در جوامع مورد بررسی نوعی درگیری طبقاتی دیده می‌شد، اما منظور از ناهمسازی طبقاتی درگیری طبقات پایین با طبقات بالا نبود (هر چند در روسیه به دلیل تبلیغات مارکسیست‌ها تا حدودی این امر دیده می‌شد)، بلکه طبقه متوسط و نوظهور از اشراف و امتیازات مالیاتی آن‌ها بیزاری می‌جستند.

۷- ناکامی شگفت‌آور در کاربرد زور

ارزیابی برینتون می‌گوید حکومت‌ها در چهار انقلاب مورد نظر نتوانستند به حد کافی و موثر اعمال زور کنند. البته در انگلیس و آمریکا نیروی کافی در اختیار نبود، اما در فرانسه نیز که لویی ۱۶ یک گارد شاهی شامل مزدوران سوئیسی و آلمانی در اختیار داشت، نتوانست به گونه‌ای موثر از آن بهره‌برداری کند. در روسیه سربازان به مردم می‌پیوستند و معلوم است که اگر فزاق‌ها و چند هنگ معروف دیگر به حکومت وفادار می‌ماندند، آشوب سرکوب می‌شد.

به نظر برینتون، هیچ حکومتی سقوط نمی‌کند مگر آن‌که نظارت خویش بر نیروهای مسلح و قدرت اعمال موثر آن‌ها را از دست داده باشد.

نظریه بسیج منابع چارلز تیلی (Charls Tilly) یکی از نظریه‌های تعارض سیاسی است. بر اساس این نظریه که در کتاب وی «از بسیج تا انقلاب» آمده است، در همه سطوح یعنی در جامعه، در دولت یا بین این دو همواره منازعه بر سر کسب قدرت سیاسی وجود دارد. این نظریه متأثر از مارکسیسم است. (۳)

بر مبنای این نظریه، تا زمانی که درباره مفید بودن سیستم سیاسی میان اعضای جامعه توافق وجود دارد و این نیز مستلزم کارکردهای مناسب آن سیستم است، ثبات جامعه حفظ می‌گردد. انقلاب متضمن خشونت سیاسی هدفمند، داوطلبانه و سازمان یافته از جانب گروه‌های ناراضی است و خشونت نیز ناشی از تسهیلات و تشکیلات در اختیار جنبش، پتانسیل قهر مردمی، تلاش رژیم سیاسی برای سرکوبی و محرومیت از قدرت است.

تیلی با تشریح دو مدل- جامعه سیاسی و بسیج- نظریه انقلاب خود را توضیح می‌دهد:

الف- مدل جامعه سیاسی

عناصر این مدل به نظر وی عبارتند از: جمعیت، حکومت، یک یا چند مدعی قدرت، یک عرصه مبارزه قدرت و یک یا چند ائتلاف. همه مدعیان، یعنی هم اعضای جامعه سیاسی که دست به مبارزه مشروع قدرت می‌زنند هم مدعیان قدرت خارج از جامعه سیاسی، در حال مبارزه قدرت هستند. اگر زمانی دو جامعه سیاسی ایجاد و هر دو از جمعیتی و احد تقاضای وفاداری کنند، حاکمیت دوگانه یا وضعیت انقلابی ایجاد می‌شود.

ب- مدل بسیج

رفتار هر مدعی در این مدل با پنج مؤلفه مشخص می‌شود:

۱- منافع (امتیازات و هزینه‌ها) ۲- سازمان متحدکننده ۳- بسیج (میزان منابع تحت نظارت گروه) ۴- کنش جمعی (میزان کنش مشترک در پیشبرد اهداف مشترک) ۵- فرصت (یعنی رابطه میان منافع جمعیت و وضعیت موجود جهان پیرامون) که شامل عناصر قدرت، سرکوب و فرصت یا تهدید- یعنی میزان آسیب‌پذیری حکومت و سایر گروه‌ها به دعاوی تازه و تهدید نسبت به دعاوی که در صورت توفیق، تحقق منافع مدعی را کاهش می‌دهند- است. (۴)

تیلی بعداً در ۱۹۹۹ نوشت که توان جنبش‌های اجتماعی را می‌توان از فرمول زیر به دست آورد:

توان = ارزشمندی × وحدت × تعداد × تعهد

اگر هر یک از این مقوله‌ها به صفر برسد، توان جنبش صفر می‌شود. در عین حال ضعف برخی را برخی دیگر می‌توانند جبران کنند. مثلاً تعداد اندک می‌تواند با تعهد، ارزشمندی و وحدت بالا مثلاً اعتصاب غذا تا مرز خودکشی همراه شود. ارزشمندی زمانی هست که افراد شاخص و مراجع اخلاقی در جنبش باشند. نمادهای واحد مانند لباس و بازوبند و پیشانی بند یکسان، نمایانگر وحدت هستند.

در پایان توجه به یک نکته دیگر از تیلی ضروری است. به نظر وی، در حوزه کنش جمعی، ساختن مدل‌هایی علی که توجه جدی به منافع، نارضایتی‌ها و آرمان‌های کنشگران داشته باشد و نیز ساختن مدل‌های معطوف به هدف که فشارهای محدودکننده منافع، نارضایتی‌ها و آرمان‌ها را مشخص کند دشوار است. لذا او به مولفه‌های منافع، سازماندهی و بسیج می‌پردازد. (۵)

البته تیلی معتقد است که نوسازی یا دگرگونی ساختاری وسیع بر کنش جمعی (تأثیر بر سرشت آن‌ها) اثر می‌نهد، اما نمی‌توان مستقیماً رابطه‌ای میان سختی‌ها با آنومی، بحران‌ها و تعارضات برقرار کرد. (۶)

در هر صورت، آناتومی هر انقلاب در چگونگی روندها و چهارچوب‌ها در حال و آینده پیروزی یا شکست آن انقلاب نقش بسیار اساسی دارد به عبارتی چگونگی پیروزی، حاکمیت جایگزین، نقش‌های رهبری و دیگر عوامل که با پیروزی

یک انقلاب به دنبال آن می‌آیند از آرمان‌های آن انقلاب برمی‌خیزند و هر چه این آرمان‌ها به آرمان‌های آن جامعه نزدیکتر باشد پیروزی نزدیکتر و موفق‌تر است.

در مرحله گسترش روحیه انقلابی، دیگر هرگونه محافظه‌کاری به‌تدریج از بین می‌رود و به‌نوعی تنفر علیه حاکمیت تبدیل می‌شود. هر چه این تنفر ریشه‌دارتر و بزرگتر باشد چهره انقلاب‌ها خونین‌تر و پراضطراب‌تر نیز می‌شوند، زیرا در آن‌ها علاوه بر نابود شدن نهادهای حکومت پیشین، کارکنان و عوامل حکومت پیشین هم مورد خشم مردم قرار خواهند گرفت. به‌طور کلی به‌وجود آمدن این دوره شاخصه بروز انقلاب است، بازگشت به عقب را ناممکن می‌کند و از طرفی وجود جهل در سران حکومت که تنها به ادامه سرکوب ادامه می‌دهند، این روحیه را هر روز بیش‌تر از پیش می‌کند و تا آن حد پیش می‌رود که به انقلاب منجر گردد.

تعاریف انقلاب در گذر زمان و با وقوع اتفاقات گوناگون در جهان تغییر کرده است. در دهه ۱۹۸۰، بیش‌تر کسانی که درباره انقلاب‌ها می‌نوشتند بر روی انقلاب‌های کبیر مانند انقلاب ۱۶۴۰ انگلیس، ۱۷۸۹ فرانسه، ۱۹۱۷ روسیه و ۱۹۴۹ چین تمرکز می‌کردند. از آن تاریخ به بعد، می‌توان انقلاب‌های مکزیک و کوبا و ایران را نیز جزو انقلاب‌های مهم به‌شمار آورد.

در سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ جهان انبوه انقلاب‌هایی را دید که مفهوم گروه‌محوری انقلاب را به چالش کشیدند. سال ۱۹۷۹ در ایران و نیکاراگوئه و سال ۱۹۸۶ در فیلیپین همبستگی مردم و سازمان‌های سیاسی مختلف دیکتاتوری‌هایی را سرنگون کرد.

در انقلاب‌های اخیر مسئله زنان و همچنین محیط زیست نیز در اولیت انقلابیون قرار گرفته‌اند. مطالعات بی‌شماری نقش گسترده زنان را در انقلاب‌ها ثبت کرده است از انگلیس و فرانسه تا انقلاب‌های اخیر در سایر قاره‌های جهان. زنان در تظاهرات خیابانی، جنگ‌های پارتیزانی، میدان رزم، سازمان‌دهی و سخنوری و رهبری فعال بوده‌اند. از آنجا که تقریباً تمام جوامع در تاریخ‌شان مردسالار بوده‌اند حرکت‌های اعتراضی و انقلاب‌ها کنونی عموماً با افکار و نهادهای مردسالار به شدت مخالفت می‌کنند.

انقلاب روسیه و کوبا و اخیراً روژاوا (کردستان سوریه)، آگاهانه به ایجاد یک جامعه با برابری جنسیتی کمک کردند و موفق شدند زنان بیش‌تری را به محیط‌های کاری و تخصصی وارد کنند. اما زنان بسیار کمی را در نقش‌های عمده رهبری در انقلاب روسیه و کوبا وارد کردند و پایه‌های مردسالار جوامع‌شان را زیربنایی تغییر ندادند. اما انقلاب روژاوا، زنان را در سطح اجتماعی وارد سیاستم رهبری جامعه وارد کرده است.

در انقلاب ۱۳۵۷ ایران، زنان زیادی حضور داشتند اما به آن‌ها نه در انقلاب و نه پس از آن، جایگاه مهمی داده نشد و در این ۴۴ سال زنان بیش‌تر سیاهی لشکر به حساب آمده‌اند و حتی زنان ایران اجازه ندارند که صاحب جان و جسم و لباس خود باشند.

حتی طرفداران مدرن حقوق زنان نیز ترجیح می‌دهند که تمام سنت‌های مربوط به جنسیت را به‌عنوان بخشی از درگیری‌هایشان در برابر نظام‌های مردسالار تحت‌تاثیر قرار دهند.

سؤال کلیدی در ایجاد حرکت انقلابی این است که آیا در جوامع مردسالار زنان به اندازه کافی قدرتمند و توانا هستند که بتوانند دیگران را در مورد حقوق خودشان به‌عنوان یک رهبر نظری یا عملی متقاعد کنند؟

اگر جای دور نرویم و همین تحولات دو هفته ایران را پس از قتل مهسا امینی در نظر بگیریم به سادگی درمی‌یابیم که زنان هم قدرت رهبری دارند و هم سازمان‌ده و هم اداره جامعه به بهترین وجهی. همین دو هفته اعتراض درس خوبی به گرایش‌های مردسالار هم در حاکمیت و هم در جامعه و خانواده‌ها داد. اکنون شعار «زن، زندگی، آزادی» نه تنها در

سراسر ایران، بلکه در سراسر جهان نیز طنین انداز شده است. دیگر هیچ قدرتی نمی‌تواند عزم و اراده راسخ زنان در انقلاب کنونی را نادیده بگیرد و یا به فکر بازدارندگی زنان بیافتد.

در پایان می‌توانیم تاکید کنیم تمامی دلایلی که برای به‌وجود آمدن انقلاب گفته می‌شود ممکن است صحیح باشد، ولی فقط یک دلیل اصلی موجود است که مادر و ریشه تمام عوامل است و این‌که ذاتا انسان موجودی آزاد است چه از لحاظ عقیدتی یا سیاسی و یا اجتماعی. در تمامی جوامع، قوانین هر چند هم مثبت باشند، با ذات انسان در تضاد هستند، هر چند که، این تضاد درونی اندک باشد. مردم در دوره‌های انقلابی، در شور و شوق زیادی به‌سر می‌برند که ناشی از حس آزادی است.

یک موضوع مهمی در امر انقلاب، وجه تمایز «شورش» و «انقلاب» در اهدافی است که با توجه به نتایج دنبال می‌شود. در شورش‌ها، هدف مخالفان دولت معمولا فراتر از اصلاح، یا تغییر فرد یا افرادی در دولت، یا خطمشی دولت نمی‌رود. اما در انقلاب‌ها مخالفان دولت اهداف و انگیزه‌های خود را در یک مسیری پی می‌گیرند که سیستم با تمامی نهادهای موجودش را از بیخ و بن از بین ببرد. انقلابیون به فکر ساختن جامعه کاملا نوینی می‌افتند و در این راه به هیچ سازشی تن نمی‌دهند.

حتی ممکن است به دلیل جنایات‌های بی‌شمار حاکمیت، انقلابیون مجبور شوند دست به اسلحه ببرند و جنبش مسلحانه را به جنبش‌های دیگر خود بیفزایند. بی‌تردید عامل اصلی دست بردن مردم به اسلحه، جنایات‌ها و کشتارهای بی‌پایان نیروهای سرکوبگر حاکمیت است. یعنی حاکمیت و نیروهای سرکوبگرش به دلیل کشتارها وحشیانه مردم، اجبارا اسلحه به دست می‌گیرند تا در دفاع از مردم و انقلاب، نیروی رعب و وحشت و کشتار را بگیرند و حکومت را سرنگون سازند.

وقایع بعد از انقلاب تا اندازه‌ای تحت تاثیر همان رویدادهایی است که منجر به انقلاب شده‌اند. بنابراین، مردم پیش از پیروزی انقلاب‌شان باید بدانند که چه می‌خواهند و خواهان چه جامعه‌ای هستند. به خصوص مردم ایران تجارب انقلاب ۵۷ را دارند و از این که چرا در همان بحبوحه انقلاب، توجهی به وقایع پس از انقلاب نکردند.

انقلاب فرانسه (۱۷۸۹-۱۷۹۹) دوره‌ای از دگرگونی‌های اجتماعی سیاسی در تاریخ سیاسی فرانسه و اروپا بود. این انقلاب، یکی از چند انقلاب مادر در طول تاریخ جهان است که پس از فراز و نشیب‌های بسیار، منجر به تغییر نظام سلطنتی به جمهوری در فرانسه و ایجاد پیامدهای عمیقی در کل اروپا

یکی از مراحل مهم و حساس هر انقلابی، مرحله بعد از پیروزی آن است. زیرا بعد از این که انقلاب به پیروزی رسید و نهادهای حاکمیت سابق را از بین برد، نوبت به ساخت و ساز نوین در جامعه دگرگونی شده می‌رسد. اگر انقلابی دارای رهبری جمعی و مشارکت عمومی باشد و برنامه ویژه برای آینده مدیریت جامعه مشخص باشد، به‌طور مسلم بعد از پیروزی دچار مشکل نخواهد شد. زیرا هر اهداف و برنامه‌های دارای راه و رسمی برای زندگی دنیا و ابعاد گوناگون آن است و براساس آن می‌تواند جامعه نوین را در هم همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دیپلماسی و امنیتی به بهترین وجهی با شعور جمعی سازمان‌دهی کند و پیش ببرد.

نهایتا مردم باید از هم اکنون بدانند که پس از پیروزی انقلاب‌شان شعارهایی که هزاران بار در روهای پرتلاطم انقلابی تکرار کرده‌اند به‌معنای واقعی تحقق یابد. خشونت و ستم، زندان و شکنجه، اعدام و ترور و همچنین فقر و نابرابری ریشه‌کن گردد و به‌معنای واقعی آزادی بیان و اندیشه و تشکل جایگاه واقعی خود را در جامعه پیدا کند.

یک وجه مهم دیگر این است که نیروی انقلابی که هم‌اکنون با شهامت و جسارت فوق‌العاده‌ای در خیابان‌ها هستند بدانند که رهبر خودشان هستند نه کس دیگری.

به این ترتیب، هر انقلابی دارای رهبری و اهداف سیاسی است و وقتی مردم در خیابان‌ها شعار می‌دهند، شما می‌توانید از مضمون شعارهای آن‌ها تشخیص دهید که این تغییری که می‌خواهد رخ دهد، به کدام سمت و سو است. یک دلیل اصلی موجود است که مادر و ریشه تمام عوامل است و این‌که ذاتا انسان موجودی آزاد است چه از لحاظ عقیدتی یا سیاسی و یا اجتماعی. در تمامی جوامع، قوانین هر چند هم مثبت باشند، با ذات انسان در تضاد هستند، هر چند که، این تضاد درونی اندک باشد.

شعارهایی همچون «زن، زندگی، آزادی»، «کار، نان، آزادی، مدیریت شورایی»، شعارهایی هستند که زیربنای ساختن یک جامعه آزاد و برابر و شایسته انسان را نوید می‌دهند!

آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی
دست خود ز جان شستم از برای آزادی
تا مگر به دست آرم دامن وصالش را
می‌دوم به پای سر در قفای آزادی
در محیط طوفانزای، ماهرانه در جنگ است
نا خدای استبداد با خدای آزادی
دامن محبت را گز کنی ز خون رنگین
می‌توان تو را گفتن پیشوای آزادی
فرخی ز جان و دل می‌کند در این محفل
دل نثار استقلال جان فدای آزادی
فرخی یزدی*

منابع:

- ۱- اسکاچپول، تدا، ۱۳۷۶، دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، ترجمه، سیدمجید روئین‌تن، تهران: سروش، چاپ اول، ۲۳-۲۵
- ۲- کرین برینتون، ۱۳۶۶، ص ۳۱
- ۳- تیلی چارلز، از بسیج تا انقلاب، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۵۸
- ۴- چارلز تیلی، ۱۳۸۵، صفحات مختلف؛ حمیرا مشیرزاده، ۱۳۸۱، ص ص ۱۵۳-۱۵۲؛ هادی سمتی، ۱۳۷۵
- ۵- همان، ص ۱۵۱
- ۶- همان، ص ۱۵۵.

هجدهم مهر- میزان- ۱۴۰۱ - دهم اکتوبر ۲۰۲۲

*میرزا محمد فرخی یزدی ملقب به «تاج‌الشعراء»، شاعر و روزنامه‌نگار آزادی‌خواه و دموکرات صدر مشروطیت است. وی سردبیر نشریات حزب کمونیست ایران، از جمله روزنامه طوفان بود. وی همچنین نماینده مردم یزد در دوره هفتم مجلس شورای ملی بود

محمد فرخی یزدی شاعر بلندمرتبه و آزادی‌خواه ایران در ۲۴ مهر ماه ۱۳۱۸ش در بیمارستان زندان موقت شهربانی به قتل رسید. پیش از او بسیاری از سیاستمداران و آزادی‌خواهان برجسته کشور در دوره انقلاب مشروطیت، با

روش‌هایی مشابه جان خود را از دست داده بودند. فرخی یزدی به هنگام مرگ بیش از دو سالی بود که به جرم «اسائه ادب به بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی» در زندان به سر می‌برد. قرار بود فرخی پس از سه سال زندان آزادی خود را بازیابد. اما دستگاه مخوف شهربانی رضاشاه نظیر آنچه طی سالیان گذشته مکرر انجام داده بود بار دیگر دست به کار قتل‌شدگی و با آمپول هوای پزشک احمدی جلاد ده‌ها تن از مردمان آزاده این کشور در حمام بیمارستان زندان موقت شهربانی (و در تاریخ ۲۴ مهر ماه ۱۲۱۸) به حیات محمد فرخی یزدی شاعر آزادی‌خواه و جسور خاتمه داده شد. یادش گرامی باد!